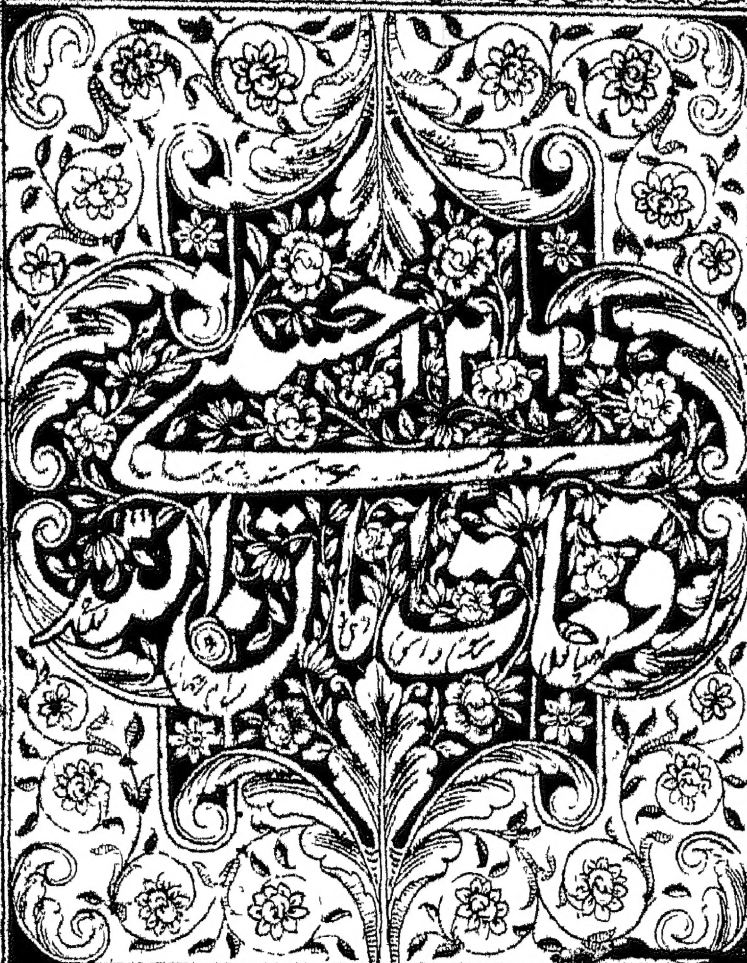


وَمِنْ بَيْنِهِمْ كَلَّ عَلَى سَهْلٍ فَهُوَ حَسْبُ



مَطْبَعُ مَدِينَةِ مِصْرَ طَبْعُ كَلْبَعِي
دَلِيلُ مَطْبَعِ فَاحِشٍ حَنَانِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد و افر خدای که با قوت فوت ناطق بنی بحد و عقدا نشانی که برای او
 بی بجا است و اوقات طبیعت در آسمان بهان شنای اولاعون سبایست
 متکثر شمر و بی که در فقه و لاله لما خلقت الافلاک حرفی از کتاب بر امت است
 صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم اما بعد چنین گوید محمد را این قنات امان الله بنی
 اصلح الله شأنه که چون خواص طبیعت این مکتبه بخدمت باره و حید از دریا که
 محاورات بعضی از اهل روزگار رسا حل بر روز آورده بود از خال آنگه
 و فکر در حقی بکار زفته باشد و را لطف آن جرأت نمی نمود و عاقبت
 و فور خواش آبایی روزگار بر آن آورده و رانه و سح خوی بر او روزه
 و زینت کوش و کوب و ایام و بد با زمان حال و دستکاری و استقبال را با
 باشد مامول از مکتبه سرایان من ملاعت آنگه اگر صورت سهوی و
 در آینه شعور را خط افتد التفات فرموده خروغ نکیر در اعوجاج که الم

و تشریف فرست تحریفات قالوا اننا لله وانا اليه راجعون ^۱
 پاک پروردگاری که شمع روح در محل وجود آدم افروخته آتش محبت ^۲
 اوست تا کاتب اجل بزرگ جانگزی آن نقطه دایره لطافت را ^۳
 از صفی روزگار تراشیده روز روشن در چشم جهان بین دستان ^۴
 از مطالع کاتب این حالت شب و بخور شده فاما چون خورشید ^۵
 لطف مقدر مطلق و مدبر برحق کوستان صبرا که معرفت ارباب ^۶
 فرموده سرآیند طایبان کوه صبر باید بود ان الله مع الصابرين ^۷
 رقه آخری بخدمت میرزا ابوالقاسم ترمذی المشهور فیاضی ^۸
 صورت تحریر یافت بعبار اتفاق که از صحرای نامه مویلا بود دیده ^۹
 وفاق را حجابی خشنید بجان الله بخدمت روزگار میست که جلالت صفا ^{۱۰}
 از آینه دلها بکلی زایل شده و طراوت و فایز مذاق لؤلؤ الصفا ^{۱۱}
 با لکل بصیرا مایل گشته و دول نیست که چون دوشیسه ساعت ^{۱۲}
 از خیار بگذر که ساعت بود و دو جان فی که ایشان با و باز از خلاص ^{۱۳}
 مثال دو دیده بکامی بصیرت باشد امر و زانس در چشم است و ^{۱۴}
 در زانس باقی و سلام رقه آخری بخدمت مولوی معنوی ^{۱۵}
 شرح جلال الدین سلمه الله در طریق عذر خواهی صورت تحریر یافت ^{۱۶}
 مرتب یافته باشد و مجال ظهور او از مهال با و دیده مقرر شده ^{۱۷}
 اگر دست بضراب بیاکن و گریبان ^{۱۸}

۱. گفتند و تشریف فرست
 ۲. پاک پروردگاری
 ۳. اوست تا کاتب
 ۴. از صفی روزگار
 ۵. از مطالع کاتب
 ۶. لطف مقدر مطلق
 ۷. فرموده سرآیند
 ۸. رقه آخری بخدمت
 ۹. صورت تحریر یافت
 ۱۰. وفاق را حجابی
 ۱۱. از آینه دلها
 ۱۲. با لکل بصیرا
 ۱۳. از خیار بگذر
 ۱۴. مثال دو دیده
 ۱۵. در زانس باقی
 ۱۶. شرح جلال الدین
 ۱۷. مرتب یافته باشد
 ۱۸. اگر دست بضراب

و انما في عند التلافي ^{في} رقة اخرى ^{التي} از جانب حقان ^{التي} گاه
 شيخ نوزاد شد ^{بدر} مير عبد الله و سفارش ^{بدر} ناز خان صورت ^{بدر} تحريم
 يافت جان ^{بدر} سعاد و كان سعادت بعافيت باشد حامل نياز
 ميخوايد که از کلزار خدمت آن ^{بدر} لغا و روزگار کل مقصود است آورده ^{بدر}
 و زينت ^{بدر} مرو دستار جمعيت و در ^{بدر} گرد عالى ^{بدر} از ^{بدر} تقوية ^{بدر} مقتضاي قياس او
 مجتهد باعث ^{بدر} اسم جليل و اجر جليل ^{بدر} خواهد بود ^{بدر} العاقبة ^{بدر} بالعافية ^{بدر}
 رقة اخرى ^{بدر} خدمت ^{بدر} عالجه ^{بدر} محب الفقرا ^{بدر} عايات خان
 در سفارش ^{بدر} مرزا يادگار ^{بدر} بیک صورت ^{بدر} تحريرافت ^{بدر} حامل محبت ^{بدر} نامشيه
 زينت ^{بدر} جبين اخلاص ^{بدر} خود را ^{بدر} از خاک ^{بدر} استمان ^{بدر} عالى ^{بدر} ميدان ^{بدر} طاهردين
 مدت ^{بدر} از گفتگوي ^{بدر} بعضي ^{بدر} مردم ^{بدر} نامبر ^{بدر} صورت ^{بدر} فہمي ^{بدر} بر لوج ^{بدر} روزگار او
 پيدا شده ^{بدر} از خدمت ^{بدر} شريف ^{بدر} مانع ^{بدر} آمده ^{بدر} احوال ^{بدر} چون ^{بدر} مخلص ^{بدر} ملازمان ^{بدر}
 نمود ^{بدر} که ^{بدر} در ^{بدر} راحت ^{بدر} بدي ^{بدر} و فاد ^{بدر} من ^{بدر} عفتيت ^{بدر} او را ^{بدر} از ^{بدر} خار ^{بدر} ميوفاسي ^{بدر}
 نموده ^{بدر} بباران ^{بدر} تصديق ^{بدر} مي ^{بدر} و در ^{بدر} که ^{بدر} حرف ^{بدر} و هم ^{بدر} را ^{بدر} از ^{بدر} صفحه ^{بدر} خاطر ^{بدر} او ^{بدر} بکسر
 القعات ^{بدر} حکمت ^{بدر} ساخته ^{بدر} بطريق ^{بدر} سابق ^{بدر} داخل ^{بدر} زندگان ^{بدر} خاص ^{بدر} گرد ^{بدر} هستند ^{بدر} السلام
 رقة اخرى ^{بدر} خدمت ^{بدر} فضيلت ^{بدر} پناه ^{بدر} افادت ^{بدر} بنگاه ^{بدر} شيخ ^{بدر} عمر
 احمد ^{بدر} صورت ^{بدر} تحريرافت ^{بدر} شعر ^{بدر} و ^{بدر} دت ^{بدر} علي ^{بدر} حقيقه ^{بدر} و ^{بدر} من ^{بدر} مکتوم
 في الفضل ^{بدر} فاق ^{بدر} من ^{بدر} كل ^{بدر} افاضل ^{بدر} الله ^{بدر} و ^{بدر} ايمان ^{بدر} و ^{بدر} عزيز ^{بدر} من ^{بدر} تافش ^{بدر} محبت
 مولد ^{بدر} از ^{بدر} لوج ^{بدر} دل ^{بدر} نموني ^{بدر} و صورت ^{بدر} مودت ^{بدر} مسقط ^{بدر} الراس ^{بدر} ان ^{بدر} آيين ^{بدر} جان ^{بدر} فراموش

شناسایی معلوم نیست که حقیقی آن چه باشد و لوح عظم خوانی زینهار مصداق حدیث است که
 وقتاً قاتلاً منتهی مدد طلبی که در قضای ملک اقامت بجای می رفتی را پر وازی
 اَلَا مَا شَاءَ اللهُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ در رفته آخری بخیریت
 معارف آگاه شیخ سلیم سارنگ پوری صورت تحریر یافت که
 نُصِيبُهَا اَلَا مَا كَتَبَ اللهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا هَذَا جفائی نگا مادرین سفر
 هر چند که دریای باران باز و می کلیم شناسایی نموده می نماید فاما
 که اصلاً ویده اسب لبس اصل ثبات نمی افتد و هر چند سعی میکند که شاه راه
 مقصود را عبور نموده خود را بشهر آرزو رساند اما روزگار عینا خشک
 در راه رنجته بجای می سنار و او کار می سازد و در لوح حال و آینه وقت سوا
 نقش حیرت و صورت حسرت پیدا نیست بهر حال چون توجبه عزیزان
 عظیم وار و اگر احیاناً در وقت خاص این معتقدا باطل را یاد فرموده در
 ما وجهیست او توجبه فرماید بخیل که از توجبه عالی ویده طلب چهره رحمت
 مشاهده کند و سلام رفته آخری خدمت مولانا ضامنی و سلاو که
 ای راحت بیند از این همه آزار و مشقت و در این راه شناسایی گویم در روشن
 یو فانی صورت تحریر یافت لغافل سغار خارج شناسایی گویم در روشن
 و از با و تفرقه جز و شناسایی نیز اید و کل محبت الهی اگر چه زود شکند
 و اما ویر نماید محبت را احیاناً اگر شمع مزاج گرمی بود و کلمات بدینی ضابطه
 بهر دست ندانند که مصالح کمال آید بخلاف صحرا طینت بلیم که از نسیم عذر خوا
 در غبار لغاف حاصل کند لی طرف بسین ویر شکند و زود با صلاح آید
 و سوال کلی زود شکند صلاح بدیر نشود و حقیقت که این همه اوقات و در

اشن مرز و شالو شده بیت سگ کهن اگر کنی مقلوب رفت
غیر سگ نکس نشو و زیاده ازین کنجا شیر ندارد و اسلام رفته آخری
بخدمت میرزا حب شاملو و سفارش ملازم قدیم اعتبار می کرد
پیری از خدمت دور کرده بود صورت تحریر یافت ملت مردی
سفله بدان استوار کاین همه فتنه است سرانجام کار با علی سلایم
و محبت عوام احبذان اعتبار می نیست و زو مندی که گوهر عفو ان جواب
و اسباب شباب کامرانی محبت بی و زو منی باخته باشد در وقت
پیری که است خواری و علامت بی اعتبار می است کجا رو و انجمن
نامرادی را از نظر دور انداختن و با جمعی جدید و ساضن و چشم و فاد
تمام نادانی است و شمره انجمن بیوفائی کما ان شبانی و اسلام و فاع
احسری بخدمت میر حسین شیرازی در وعظ و نصیاح صورت
تحریر یافت مخفی نامه که آدمی را تا حقیقت انسانی با کمالات انسانی
جمع نشود و کمال معنی با جمال صورت فراهم نماید و در محفل بزرگان
و مژدن و قد و منحصرون ظفر و مینت نخست اتفاقا اگر انجمن
واقع شود همواره لشت بامی عزت و وقار را از لشت زبان ناهموار
و دستشان چندان اعتماد می نیست یابد و سستی شان اعتماد می نماند علینا
البلاغ البین نه آخری در جواب کتابت عزیزی که متضمن تصدیق و حسب
میراث بود صورت تحریر یافت آنکه تحقیق در نسب نامه میر شریف رفته بود و توضیح است

ملا علی در حبس
بازی حفظ
از چهار شب با تیر
با سیر
و دو روز
بزرگ و حج
مغایر
ز قریب
که درون
زبان چو بار
و قریب
و قریب
مردف
ملا علی
بزرگ و حج
ملا علی
بزرگ و حج

الحق سیادت بنده حسب حسب دست وار و فاما چون خود نسبت
 مومنی المیرا همیشه صاحب جہالت عارض و طاعتیست و حامل و جود
 از کو هر فضیلت عاری لاجرم دست تو حق خاص و عام بدامن است این
 جزا لانا دم در راست والا اما حال صورت نقصی و این کمال شرافت اولی
 نصیحت کن تصور فرمایند و سلام تر قه آخری بخدمت میرزا
 بدیع الزمان تارک الدنیا در وعظ ترک خست ملاط با لکھی صورت تحریر یا
 بیت شیرز بود بخدمت مرو فان را قدم + بر یک خایه بدندان
 پای مرو پیروری + عزیز من تا توانی زبوسا و قیامت تکیه زده کلیه
 خدا شناسی عروس حال امحی سازنی و طریق خدمت خاص و عام را بر سر
 وقت خود ساخته بجان و دل گردانی و در جمیع احوال و افعال خوشنود
 ایزد تعالی از دست ندی من که المیال فله اکل + ره قه آخر
 بخدمت حاکم قصبه در شکایت گماشته ظالم او صورت تحریریت اقبال بنایا
 گماشته رسید فاما بجز رسیدن خلق الله اند سلوکی او چون صبح گریبان
 دریده و شفق وارد در خون نشسته امر و زورت هر شمی که در ورق خیال
 توان کرد و دیگر حاشیتم او بدست و نقش مظلومی که در لوح عقل توان بکا
 در کتابخانه ظلم او نموده است هر حال چون مطابق نسخه تقدیر است میرزا در
 دخلی نیست فاما عاقبت کار مصرعه با غمز و گمان تیر که در افاق و کرا فتاد
 نیکوستان فرمایند و سلام تر قه آخری در جواب بنیمة اقبال سایه عنایت
 که مضمون اخلاق رویه تقی و ترک صحبت خطا او صورت تحریر یا آنگار

غیر از صدای وحشت بر نیاید حق آنجا هست که دامن اخلاص این محب از گرد
 ناپسند و آزار ۱۳
 قصه غمناک است و بر تقدیر قصیر شجره معذرت را عفو باریست مضمی کام مضمی
 سست و آهسته کردن و گام ۱۴
 حسن سلوک فقیر و ملوک را زیباست سیما ملوک را زیبا تر و خوشتر و اسلام
 کمالات از نشانی مضمی عامه ۱۵
 رفته اخر می خدیت عالی جا به فضیلت پناه میرزا محمود بیگ مستوفی
 صورت تحریر یافت لای آیدار که از رویی خاطر آن خلاصه روزگار
 اشعاره مضامین خط ۱۶
 ظہر آمده بود وسیله زیب و زینت اکلیل دانش گردید و امر و زقوت
 ای امر عقل از دوا ۱۷
 ناطقه آن عزیز بر مضی زبان مشاطه عروس سخنوری است ای کسی که این
 ای محب را نش خوب است ۱۸
 وارد اگر در میدان فصاحت کو ای انا و لا غیر می بردارد و نزار ۱۹
 ای محب کلاه سخن و زبان ۲۰
 آنچه در باب طلب اشعار این ذره بمقدار مرقوم بود ولی این فقر را احیا
 از چه ۲۱
 صورت شعری از مرآت خیال جلوه گر میشود و اما چون بصاحت
 ای ۲۲
 شیوه را در دکان فقرا و علما رواج نیست هر آینه التزام آن نسیان
 ای ۲۳
 بهر حال دوست محبت ایما مؤمن معنی کویر و بمقتضای آیت
 حکم کرده بعد ۲۴
 السائل فلا تنهت ارسال دشته بیت اگر صعب دارد در و
 در و ۲۵
 رفیقانش یکم از صدند اند غزل میدهد کفار تو جان کشته را ترا
 طبع و ذوق ۲۶
 جان نثار و بار و دیگر که بنیم شمع خسار ترا و شک می آید ترا از شمش
 غیرت ۲۷
 بیار خود و فزادگی اکنون برای حصیت بجا ترا تا میامست مارسان بخود
 ماندا ۲۸
 غمت و هر که بنید بکشان آن زلف چون مار ترا و دامن غما کی بنیم ترا ای

صورت تحریر یافت الصلح خبر خبر نمیدر آفتاب نظیر و مستحیده نمائید
 الاشارت بکبر لک و عطر حرف چهار را از لوح خیمه آن یوفا حکایت ساخته
 بران آورد و که بعد ازین لطایف بقصبت بر میان جان بستیم که از غایت
 داران ملازمان باشد فاما بشرطیکه حلقه در حجره اتفاق اورا با ما باقی
 نچنانست و شیوه انتقام را به نسبت کرم عام خود نقص نام دارد
 بدست زخردان عجب نیست ترک ادب بود انتقام از نیرنگان
 یقین است که از التفات کریمانه محروم نخواهد ماند زیاده حلیصه بدیع و
 توفیق رفیق باد و رقعۀ آخری بقصد مولانا عجب از اسلوب خوش
 صورت تحریر یافت عزیز من عزیز منی که سبک اخلاص او تجو ابر
 منظم بود زبان اعراض بر صورت حال کشادن تمام فی الضیائی
 دانش پروها با مضمون صحیفه را از کس نیک اطلاع نپسود و نکست
 بر حرف او منی توان بخش و یتما عزیزانی که داس و شان از گور یا بغا
 مصفاست الما حتی لا یذکر بعد از صفحۀ جامی خالصان حرف
 اخلاص خوانده بمضمون این ای سیمایم فی وجیه من اشیر
 الشجره و نیک مطلع شوند و السلام علی من اتبع الهدی
 رقعۀ آخری بخدمت حکومت پناه آقا محسن طهرانی دربار
 بیچاره صورت تحریر یافت حامل سیمه از دور افتادگان مصر مقصود است
 طاهر ادیب است که فلک غدا خشک آزار بر مرکب خطوات او بخش
 مانع شاه را و مصر مقصود شده بنابر علی موسی الیه بامید داری تمام محرم طاهر

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

آخری خدمت طائبه صاحب کلین نام صورت تحریر یافت الله تعالی
 این سرما یگلشن عفت و نوناوه گلشن عصمت را از آب جو یا صلیح
 تر و تازه و سراب و ارامت نامه رسید صورت عذر آن مجتبه و فای
 در لوح قبول نگذیده افتاد مضی کا مضی بعد ازین نوعی سلوک کند
 که خساره حال آن حبه مال انحال ملاحت رضای دوستان تا
 نباشد و بامید نگه شجره هر تقصیر اشعه عفو خواهد بود و غرور نشوند که این در
 وقت نیست و اسلام رفته آخری خدمت فضائل بنایه عزرا محمد
 در وعظ و نصائح صورت تحریر یافت آنکه صورت غم سفر در آینه خاطر
 شریف پر تواند اخته از کمال نادانی است زنیهار تا کسوت کمالا بکماله
 محلی نشو و قدیم از خانه بر آوردن و مجلس آرای بر نادر شدن از یوه
 ناموس و درست جان من گوهر اسادر کان صبر یکجای منزه
 باید بود تا وقت کار در نظر جوهریان منجبر جمعیت قیمت بی اعتبار می
 مذابافی بختارند و اسلام رفته آخری خدمت قدوة التحقین
 استاد شیخ جمال الدین بشهر باولیا صورت تحریر یافت بعد از ادا
 نیایه لبان اختصار و ایجا بمعروض میدار که درین مدت هر چند
 خواست که سوانح احوال اینجا مخلص نکارش و دیگرانکی اجاز
 مذا که شیوه اهل اتحاد نیست چون انقباض آمال از تاریکی وقت و بارگی
 مقصود صورت عیادت را در آینه عادت تصور فرموده اند و ترک عادت
 عین عداوت دانسته و مرافقه دست غرمت را بد اس اسم و رسم سوار خانه

مجلس
 خود را از خانه
 منتهی عیادت از آن
 حسن عیادت از آن
 در حال خالی
 با کسرت حایر پیشین
 جمع ساعه معنی خیر
 خانه نو کس را
 ای استخفا حال جبار
 عادت نور ساختار
 در وقت معنی عداوت
 و اینجا بر خط کتابت
 ای غیبت خط کتابت
 نموده از نوشته یعنی عدم
 خود خط را در ۱۳

نام از سبک ماضی است ^{مقتضی} رتبا ظلمنا انفسنا و این کم تقیر لغا و توفیق
 لنگل ^{مقتضی} تن من الحاسرین ^{مقتضی} * رقعہ آخری بخدمت استاد مولانا
 جمال اللہ صورت تحریر یافت بیت بیان شوق مذکور است ^{مقتضی} ام کہ ناصبت
 جز انقدر کہ دلم سخت آرزو مندست ^{مقتضی} * چون بیان شوق و آرزو مندی
 بشرف پاپیوس حضرت خداوندی زیاده از آن است کہ زبان حال لست
 مقال ^{مقتضی} شمع از آن در تجریر تقریر کرد ^{مقتضی} لاجرم طی این بساط نمودہ بزبان
 معروض میدارد کہ درینو لایف و زخام رسید کوشش و فاد و فاق ^{مقتضی} بکل
 نفاق ^{مقتضی} پتخان خراشید کہ انہ مال آن بجز حکمت التفات سامی ممکن
 و میسر نیست فی الواقع شخصی کہ ^{مقتضی} وامن خیال آواز کرد ^{مقتضی} لال آلودہ نباشد بزر
 آلودہ ساختن و توسن و اعتراض بر عرصہ تسلیم و امتناع ^{مقتضی} و در پیش
 کریمان نیست لایسما و در ماہ معتقدی کہ چون عرض ^{مقتضی} تجویر احلاص آن
 برز کو ارقام باشد بہر حال صورت حقیقت این شکستہ احوال ^{مقتضی} و باین
 آن عدم المثال معلوم شدہ و خواند شد انشاء اللہ تعالیٰ و الباقی
 علیہ السلام ^{مقتضی} رقعہ آخری بخدمت استاد مولانا میر سید مرتضی
 صورت تحریر یافت بیت بی مزو بود و منت بہر خدمتی کہ کردم ^{مقتضی} * باز
 سبک و کس ^{مقتضی} انخدم بی عنایت ^{مقتضی} * قبلہ کا با خدا اکا با عالم السر و الخفیات
 نیک گاہ است کہ حقیر ^{مقتضی} سبقتہ جابر ز و اسر و ذکر آن ^{مقتضی} طہیر ^{مقتضی} بر کرامت را در
 سبک ^{مقتضی} و توقیر صورت ^{مقتضی} نظم ^{مقتضی} شد ^{مقتضی} فاما متماذنان ^{مقتضی} بی باک و دہان
 نایاک کہ غم ^{مقتضی} احلاص و وفاق را در عبارت زیبا و نفاق طاهر ساخته اند

در جهان هستی و شایسته شود قابل عنایت حقیقی و مجازی نکرود و دنیا را
از مایش نیست نه قصر آسایش بهر حال تا آدمی با انگلیس سلوک بخوابد صلاح نکند
نشود بشرف سعادت و فوز و طالع مشرف نکرود و اسلام رفته آخری
از جانب شیخ حسین عاشق مبلوب و صورت تحریر یافت رباعی
دل با می تو شد و گریه بر چون کنش ^{از روی غم خود} در دیده توئی و گریه چو کنش
امید وصال تست جان ^{از روی غم خود} ورنه بد از تن مهربان جلیه برون کنش
عالم الغیب و انانی حقیقت حال است که تا به ناله دستی آن بار و فادار
بر لب جویبار تمنا را سنج شده قرا خا طرا با کلیه رو بفرار نهاده و تامل
دل در دلبستان عشق آن نگار است بی اختیار بی در لوح حال خوانده زمان
اختصاص از دست داده مصرعه ای کاش ویده ام رخ تو نکستی
به هر حال و چنین وقت آن یوسف مضرا را تفقد و رویش و دلش از
ضروریات است و اسلام رفته آخری ^{مهربانی} بخدمت مرزا جلال الدین
صورت تحریر یافت بذات پاک خداوند کمی ضعیفیات انسان بجای هیچ
محکم گردانید که مستون خیمه غم سفر اغریز بصورت ^{بای تو صفت و ادب} و گن چون بیستون
صورت ثبات گرفته و دستان حقیقی با دست مقدمه فراق آنچنان
کریبان صبر پاره کرده بی آرام خست که مرغ آرام و رفص خواب بیم نیست
امیدوار است که عنقریب استدعای نقش آراستی از لوح تقدیر طاهر
که انگاره این غم شرح گردد و صورت این اراده شرح لیقل استدعا باشد
و بحکم ما ریزد رفته آخری بخدمت صفای آگاه شیخ ما ریزد صورت

مجلسه ۱۰۰

و شایع است اینکه بچندانی بنیمداده یا بوداغ و الف یا لای سه
 آنها تمام مدخنی نامد که ماده اسم لفظ یا سهست و لفظ یا مرکب از یای سی
 و الف سی است و داغ یای سی که بر بالای داغ شود یعنی دو نقطه تبدیل
 بیک نقطه یا مد یای سی حاصل آید و الف سی تبدیل یا مد یای سی که
 بالا و صد لفظ سهست یا تمام شود و بها بوقوع آید و اسلام رفته **آخری**
 سخن است شاکر و رمان لفظ اینی که بیان مد عامه مضمن یعنی اشکال رمل نوشته بود
 صورت تحریر یافت بیت بهر تسکین دلم در قال صحت ای بی
 غیر زمان رمان ششم نقطه ییزی میکند و در شرح آرزوی وصال زبان
 زبان لال است و سکوت ازین تقدیر مناسب حال آنکه از سکوت این
 در کمال کمالی بود و طلب من و طریق بهم داری تا ترکیب صوت
 و غنای جمعی از و صورت جماعت بر غنای بیاض جمعیت پیدا نماید و نیز
 عقله فاتی از و سلوک طبع لکنی ناقص الداخل سینه قبض الخارج
 دوستان نکرد و اسلام رفته **آخری** یعنی ییزی که بعد از باطل صد
 بهر ساندید صورت تحریر یافت ظاهر ادرین ایام منصرف است آن برادر
 عزیز را فرخون محمد باغ نوبی مستولی شده که موسی علاج راجع سحر و تزویر
 نسبت می کند و در میان سبب اولها بر نحو از علاج رفته بود حکمت آن است
 که اگر دو جماع نکرد و **اولی** آنی که بنیم به شندای جهان بود که بنوشش ماند
 ز صداع که کشف با بدیت جماع مکن که مضر است و صداع جماع بدیت
 عاقل آید و اسلام رفته **آخری** بجهت عجمه در ویش صورت تحریر

[illegible]

10. 11. 1954

آنکه حکایتی از علامات ایمان رفته بود و عزیز من در نزاج قلب با من
مشغول نشود مشکوه قالب را از نور ایمان بهره نرسد و در حجره خلوت
تا طالب مولی لذت مناجات نماید یقین دان که از لباس نورانی
محروم و عاقل است ^{ای} علو الرحمن فی قلوبهم نور من قوه مرئوس است
و الله اعلم بحال الامور و هو عليم ذات الصمد و و سلام رفته
آخری بخدمت و حید الزمان بازید مانی صورت تحریر یافت است
صنی در دل یافته راه سخن لافیه الا آیه حقا که از خاطر اسبوا
کشت صورت صمن با و آن محب حقیقی کار من و خلیل جان را که نمرود فر
و آتشکده محنت و بلا انداخته و آتش شوق خیال وصال اندوست تحقیقی
کلمه از منی آید شد اگر چه از ماده وصال آنفرخته مال عیسی روح بهره
اما از فائده لذت بجزان من بی بهره نیست بیت وصل گو مستغنی از
باش در منم ^{بیت} شکسته بیچک نرفت بجزان ترا چه رجا که تا دراک شرف
دارم ^{بیت} سبزه کرامت را از آمد و شد یک اخلاص معطل نماند مباد
که از خار و خس تغافل مسدود گشته باعث فقدان مضر وصال اخلاص گردد
و السلام رفته آخری بخدمت عمده اخوان الصفا فضیلت
مولانا پیر کمال صورت تحریر یافت آنکه یعقوب باد صبا بوی پیر این نامه دیده
یعقوب اشتیاق انور منی خشد یاد از مصر تغافل مسدود اگر خلاف
گذشته دیده انتظار را از کل الجواهر خاک پای یک توجه
منور سازد و سبیل محبت موفور خواهد شد و اگر عنان غمیت را بشا

همه محبت بسیارند نور علی نور نبوت ^{طهات ۱۲} حدیث شوق چنین است که خودم
 در این سخن یک هست و کما عبات آریست ^{۱۱} سایه عاطفت مضاف
 محبان محدود باد و رفته آخری بخدمت بابا سلیم و در این صورت
 تحریر یافت بوقت دل جو غنچه شکفتد در بوستان دوستی ^{۱۲} و یکس می گردند
 از صبح مصر و بوستان ^{۱۳} و نگه نسیمی از صبح التفات ملازمان بوستان
 دوستان زبیده بود نور بوستان ^{۱۴} چنین دوستی را نصیبت بخشید چاکه
 تا دریافت زلال وصال نهال ^{۱۵} و او می بسیلاب توجه سیراب ^{۱۶}
 و پنج دوخته تعافل را که مژده آن نسیان محبت است از روضه قل سراید
 و باقی بخاراند و سلام رفته آخری بخدمت مولانا میر کمال صورت
 تحریر یافت رباعی یکی که خورشید را خواهد بود ^{۱۷} از ما خبری بستان
 خواهد بود و دیدی که نصیب از کجا تا کجا ^{۱۸} آورد و منور تا کجا خواهد بود
 چون کلمه لیل فی الحجب قفل اقامت ^{۱۹} تجسم شود و تقدیر رفته نصیب آخوند
 و کس در رقیب غم انداخته با نصیب ^{۲۰} کشد بر آینه غم خرم نموده متوجه آن
 دیار است ^{۲۱} اند تعالی نتیجه این سفر صحت اثر سعادت کوفتن و روزی کرد و آمد
 و رحمت الله و السلام رفته آخری بخدمت بازید ثانی صورت
 تحریر یافت ^{۲۲} اند تعالی موسیقی صفات تیر حیران را که در دهن طورستان
 شوق ایشان سبزه رب ^{۲۳} آری می رود از جواب ^{۲۴} این ترانی نکا دارد
 استیلائی فرعون فراق ^{۲۵} چشمت دیکه از دید بای ^{۲۶} بوستان
 رود نیل مدوان کرده مصر صبر او بران ساخته اگر غنچه ^{۲۷} با مان تقدیر

مکتوب صورت تحریر یافت احدی تا آن قرآن السعیدین را مبارک
و بعضی کتا و طاهر بعضی ناقصان ^{و بعضی کتا و طاهر بعضی ناقصان} و بعضی کتا و طاهر بعضی ناقصان
طالب شن قمر اندر بهار آن آفتاب ما شام صبا صبح شهاب مشایده
نظاره آرزو بجای آن ما صبا ^{مکتوب} کجا آمدند نمود و انگشت طبع لبوی و بیچ آن
ما برو بخواند و پشت چون فصل حجره تکلف اینجانب را از کلبه تو جدا
فتح باب هست براینه ابواب بی تکلفی مفتوح میدارد ^{مکتوب} القوه عذراکم الثانی
ما مژول ^{مکتوب} رفته آخری بخندت مولانا می جمال بر ما بنوری صورت تحریر
فت ^{مکتوب} ان الله یبیل و یحب الجمال مدتی هست که طوطی طبع طالع و مینو
میر میخواید که از اینده خاطر شریف که منظره آنجسته علی بنی است کثر القوه عذراکم
حمایه فاما از دست گرفت که با کمال نفاذت هست نمی توانست از کلبه ابراهیم
فصل این آرزو شکست احوال چون از تو جدا شدم شیره شیه قیل و قال ^{مکتوب} جماعت
بر چنین حال خوانده بر اینه غار مجازم به سبب آستانه عالی است ^{مکتوب} مبدع
کثر القوه عذراکم ^{مکتوب} و از راهی که می خواهم به دست آرد و ظنم محدود با و رفته آخری
بخندت جلال الدین حسین در باره عاشق بچایه حدیث تحریر یافت و
آفتاب مروت از صبح فوت غلام باره اهل محبت نامه سیم غوغا عشق
مجازی هست ^{مکتوب} که با سینه ابروی زمار می که اینجانب کار و بار می
از خط نفاذ طایب ساخته ^{مکتوب} و با سینه ابروی زمار می که اینجانب کار و بار می
که بعد المشرقین بخود و اوده ^{مکتوب} که با سینه ابروی زمار می که اینجانب کار و بار می
التفات آن کان مروت و بیان فیت

مکتوب صورت تحریر یافت احدی تا آن قرآن السعیدین را مبارک
و بعضی کتا و طاهر بعضی ناقصان و بعضی کتا و طاهر بعضی ناقصان
طالب شن قمر اندر بهار آن آفتاب ما شام صبا صبح شهاب مشایده
نظاره آرزو بجای آن ما صبا کجا آمدند نمود و انگشت طبع لبوی و بیچ آن
ما برو بخواند و پشت چون فصل حجره تکلف اینجانب را از کلبه تو جدا
فتح باب هست براینه ابواب بی تکلفی مفتوح میدارد القوه عذراکم الثانی
ما مژول رفته آخری بخندت مولانا می جمال بر ما بنوری صورت تحریر
فت ان الله یبیل و یحب الجمال مدتی هست که طوطی طبع طالع و مینو
میر میخواید که از اینده خاطر شریف که منظره آنجسته علی بنی است کثر القوه عذراکم
حمایه فاما از دست گرفت که با کمال نفاذت هست نمی توانست از کلبه ابراهیم
فصل این آرزو شکست احوال چون از تو جدا شدم شیره شیه قیل و قال جماعت
بر چنین حال خوانده بر اینه غار مجازم به سبب آستانه عالی است مبدع
کثر القوه عذراکم و از راهی که می خواهم به دست آرد و ظنم محدود با و رفته آخری
بخندت جلال الدین حسین در باره عاشق بچایه حدیث تحریر یافت و
آفتاب مروت از صبح فوت غلام باره اهل محبت نامه سیم غوغا عشق
مجازی هست که با سینه ابروی زمار می که اینجانب کار و بار می
از خط نفاذ طایب ساخته و با سینه ابروی زمار می که اینجانب کار و بار می
که بعد المشرقین بخود و اوده که با سینه ابروی زمار می که اینجانب کار و بار می
التفات آن کان مروت و بیان فیت

مکتوب صورت تحریر یافت احدی تا آن قرآن السعیدین را مبارک
و بعضی کتا و طاهر بعضی ناقصان و بعضی کتا و طاهر بعضی ناقصان
طالب شن قمر اندر بهار آن آفتاب ما شام صبا صبح شهاب مشایده
نظاره آرزو بجای آن ما صبا کجا آمدند نمود و انگشت طبع لبوی و بیچ آن
ما برو بخواند و پشت چون فصل حجره تکلف اینجانب را از کلبه تو جدا
فتح باب هست براینه ابواب بی تکلفی مفتوح میدارد القوه عذراکم الثانی
ما مژول رفته آخری بخندت مولانا می جمال بر ما بنوری صورت تحریر
فت ان الله یبیل و یحب الجمال مدتی هست که طوطی طبع طالع و مینو
میر میخواید که از اینده خاطر شریف که منظره آنجسته علی بنی است کثر القوه عذراکم
حمایه فاما از دست گرفت که با کمال نفاذت هست نمی توانست از کلبه ابراهیم
فصل این آرزو شکست احوال چون از تو جدا شدم شیره شیه قیل و قال جماعت
بر چنین حال خوانده بر اینه غار مجازم به سبب آستانه عالی است مبدع
کثر القوه عذراکم و از راهی که می خواهم به دست آرد و ظنم محدود با و رفته آخری
بخندت جلال الدین حسین در باره عاشق بچایه حدیث تحریر یافت و
آفتاب مروت از صبح فوت غلام باره اهل محبت نامه سیم غوغا عشق
مجازی هست که با سینه ابروی زمار می که اینجانب کار و بار می
از خط نفاذ طایب ساخته و با سینه ابروی زمار می که اینجانب کار و بار می
که بعد المشرقین بخود و اوده که با سینه ابروی زمار می که اینجانب کار و بار می
التفات آن کان مروت و بیان فیت

مختصر کتب تجلی و دست امید که پیش گو جان وصال فرگشته چون است
وصال تو مرا به سلام علیک اولاً و آخراً و طاهرراً و باطناً و حقاً و خیر
بجز نیست هیچ زاشا و کام و در نهایت عروسی صورت تحریر یافت مشاهده
و رنگار آرزو با و بحمد که حسن انتظار این وفا دار از هیئت قدوم و دلدار
نضارت یافت و خوشبختی عشرت از صبح آمل بر عالم آرزو یافت حاکم
نویه بوستان و جود بوستان با گل گل ساحت و بلبل آسای
در روح را در تیره آور و تصویر شحات این اشارت بوستان طریقت
در گلزار خیال بشیم اسیر و در اندام خیالی این جلیتم بیت العروس
حریم تنگ و ناموس را از کار و فوسوس بزم خاک سالیوس بکار دارد و
این کتاب قرآن السعین بر جمع بوستان مبارک و تموم کردن و
رقعه آخری عیدت عالی جاده مرقی القدر اعماق خان و جینی
شمارتی از نزاع علی اکبر شاهی در بکده شیخو است داده بود صورت تحریر یافت
محبوب فلک با به بصیرت بلفظ المال خلف العزم تسلی خاطر می باید و او غایب
فرما در روح که همیشه در خلوتخانه دل با شیرین عیش خفت بود حال
از زال خاک چون خنجر طاق شود و اگر جان این تیشه یس شکسته
و طیفه عشق نیست فاما آدمی با باید که در مجرّه دل را از در آمدن عروب
آرزو که فی الحقیقت با محرم است و در دنیا آزار بر آمدن نکشته و دیده
جمیع معتمدان عالم خفونی را مطلق دارد و رقیعه آخری محبت

دینا نام سرگردانہ سنا نہیں کر سکا اور وہ دودھ پلانٹ کے کھڑے سنا کر دیکھ کر حیران رہ گیا۔ وہ دیکھتا ہی دیکھتا اسی اداغ خانہ پر وہ دم طائر کی جیسی ہنسیاں ششہیں پڑیں۔ یہ قسم ۱۲

افغان الصفا مولا ناسیر کمال صورت تجر یافت بیت منک از یک
 پیران یخین رفت ز دست ^{ای جوانی} جان من اگر سالی ^{و شایسته} کن
 بذات پاک حبیبی که تازگی دماغ محبت از بومی گل عشق است تا مرغ روح
 از آشیان حضور طیران نموده چون مرغ تصویر در بساط عجم بی سپر
 فراق سست و قفس قالب مالا مال از مرغان شتون و شتیاق لقمس آنکه
 این شتاق بهشت ویدار را از دوزخ انتظار شفع خواهند بود بیت
 انتظارم مده که آتش و آب ^{و بکنند} آنچه انتظار کند ^{و زیاده} ابرام رفت
 خلکم محدود باد ^{و در} رفته ^{و آخری} از جانب غریزی ^{و بجز} نبی صورت ^{و تحریر} شریف
 سبحان الله این چه نشأ شوق بود که در جوش آورده ^{و آری} گویان بی
 بطور درگاه آفرین سازند و این چه زخمه یاس بود که نا دیده ملک نامه
 ترانه کن ترانی نگوش جان ^{و شید} عصر ^{و نزدیک} لب آرند و حسین
 نگذازند ^{و علی} چون عقیلی ملاقات ^{و وفات} قسمت ^{و نرزی} سنت ^{و بی} نصیبی
 دام سکاران و ربانیه ^{و از} و نه ^{و غیر} از مرغ باد ^{و چه} حاصل ^{و آید} و پیوده ^{و که} باد
 پیامی بر صورت جام ^{و تصور} کند ^{و جز} باد ^{و پیامی} چه صورت ^{و نماید} احمد ^{و شد} که
 عروس صحت در کنار آن ^{و فحل} مروت ^{و کام} بخش ^{و است} رجا ^{و که} تافت ^{و کوثر} حضور
 مایه ^{و ترش} علم را ^{و از} کاوش ^{و گوشت} بوستان ^{و یاد} آورسی ^{و در} ربع ^{و مدار} مهر ^{و حال}
 شکر و غنیمت است که لوح خاطر از نقش ^{و استفاده} به ^{و بوسه} جلوتی ^{و به} ساینده ^{و به} و به
 طبیعت طالب ^{و فاق} تجربه ^{و حلوتی} شده ^{و این} هم ^{و از} سایه ^{و استوار} مشفق ^{و است}
 اللهم زود لا تموت ^{و العاقبه} العاقبه ^{و رفته} آخری ^{و حدیث} مولانا ^{و بال}

کسانه جرات نمود و ظلمک ممد و دباد و رفته آخری از جانب غریزی
 که در صورت تحریر یافت ظل یافت و سایه شفقت بر بقیان
 فرزندان بسو ط باد اظہار شوق ملازمت سے سان غرض نماید که همیشه بود
 خاطر در جلد یا د آن مخدوم گرفتار حیرت است که مایه مقصود و در
 لاسیما از ان باب که گویند حضور از کیست وقت دور افتاده ذره و از
 روزان انتظار در یوزه و رم و دنیا و انفات آن آفتاب عالی
 می نماید رجاء یافت سعادت پامیوس صورت فراموشی یا بلوچ خاطر
 روان دارند و در رقی و وقت امور معاش نوعی سلوک کنند که شش
 مراد از تعبیر توجیه فوت نشود و مصرعه بهمان وعظ گفتن از او
 نیست بدوین سفر چون جثامه غرم میاخی از بار یافتن من تیک
 بود قابل صحت ندیده خدمت بنوعی دیگر حمل نمائید و در باره بیچاره
 حبس الرزاق توجیه نمائید که آواره نشود زیاده ابرام نرفت ظلمک ممد
 باد و رفته آخری بخدمت غریزی که از سفر معاودت نموده بود و هو
 تحریر یافت الحمد لله و البته که آفتاب قدوم حضرت لزوم از مشرق
 نزول خلل طلوع نموده شبام فراق دوستان با بیع وصال غم
 و اظہار شوق و غرام چه ابرام نماید که جبریل ثانی اگر پشت آدم را
 مسح نموده در بات ماکوه شوق با بعل آرد صحنه عالم باد و آوری
 تاب کجا بر آن است بابران از گیت و ذمت و رگدشته اکثفا
 بیک بیت نمود و بیت گرد و رم از تو نقش توام در نظر بس است بدلیل

کسانه جرات نمود و ظلمک ممد و دباد و رفته آخری از جانب غریزی
 که در صورت تحریر یافت ظل یافت و سایه شفقت بر بقیان
 فرزندان بسو ط باد اظہار شوق ملازمت سے سان غرض نماید که همیشه بود
 خاطر در جلد یا د آن مخدوم گرفتار حیرت است که مایه مقصود و در
 لاسیما از ان باب که گویند حضور از کیست وقت دور افتاده ذره و از
 روزان انتظار در یوزه و رم و دنیا و انفات آن آفتاب عالی
 می نماید رجاء یافت سعادت پامیوس صورت فراموشی یا بلوچ خاطر
 روان دارند و در رقی و وقت امور معاش نوعی سلوک کنند که شش
 مراد از تعبیر توجیه فوت نشود و مصرعه بهمان وعظ گفتن از او
 نیست بدوین سفر چون جثامه غرم میاخی از بار یافتن من تیک
 بود قابل صحت ندیده خدمت بنوعی دیگر حمل نمائید و در باره بیچاره
 حبس الرزاق توجیه نمائید که آواره نشود زیاده ابرام نرفت ظلمک ممد
 باد و رفته آخری بخدمت غریزی که از سفر معاودت نموده بود و هو
 تحریر یافت الحمد لله و البته که آفتاب قدوم حضرت لزوم از مشرق
 نزول خلل طلوع نموده شبام فراق دوستان با بیع وصال غم
 و اظہار شوق و غرام چه ابرام نماید که جبریل ثانی اگر پشت آدم را
 مسح نموده در بات ماکوه شوق با بعل آرد صحنه عالم باد و آوری
 تاب کجا بر آن است بابران از گیت و ذمت و رگدشته اکثفا
 بیک بیت نمود و بیت گرد و رم از تو نقش توام در نظر بس است بدلیل

خاتمه الطبع

نسخه

بهین منت رب العالمین که این انشای و نشین به و نسخه ندرت
قرن به معروف به رقعات امان احمد حسینی رفیع الله مدارج عالی
علی بن در مطبع متوقع مراحم یزدان به محمد مصطفی خان ولد حاجی
محمد روشن خان او خلد استغنی الجهان به معروف بمطبع مصطفی
بصیح و تحشی از کتب لغات به و خلاصه مطالب بعض فقرات
و تقابل از چند نسخه صحیح سمات به تاریخ نیشهر شوال المکر
سنة یکزار و دوصد و شصت از یحیی بن شیخ الامم به و محل
محمود نکر زیا کبری در وازه من محلات بیت سلطنت لکهنو
دفتر اول تاج انطباع بفرق سخا و دوحه شید علی لغایه
و آلایه و صلوة علی نبی محمد و اهل بیته و آجبت به فقط
مثنوی تاریخ از تاج افکار میرا صر علی تخلص بنصیر الله بقدر

بعد طبع نسخه ندرت شعار	از امان احمد حسینی یادگار
چون قلم برداشتم و فکر سال	بی سراسمال فوراً حسب حال

مصرع جبهه تجست از دل خیال
طرفه رقعات و لاویر جهان

سنة اجمری

